تفسیر آیه «قال هذا ربی» طبق روایت «الحقائق للانبیاء»

هفته قبل عرض شد که ذیل این آیه شریفه در تفسیر شریف البرهان، روایات بسیار مفصلی آمده است. شاید عرض کردم که سی روایت هست. ده حدیث از این احادیث، منحصر در تفسیر عیاشی است. تفسیر عیاشی از جاهای خیلی عالی است. چون آیه شریفه، دستگاه خودش را دارد و لذا، این ده حدیث تفسیر عیاشی، خیلی کارساز است.

ببینید خود آیۀ قرآن، آن متانت و صلابت خودش را دارد. کسی هم که اصلاً داستانها ر نشنیده است، وقتی آیه را میخواند، یک ترجمه‌ای از آن میفهمد. در اولین مرتبه‌ای که با آیات برخورد میکند، میفهمد که حضرت علیه السلام فرمودند: ستاره خدای من است. «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ»[1]؛ همین ظاهر را میفهمد. اما صحبت سر این است که اولین معنایی که خدای متعال در کتاب مکنون خودش از این کلام خودش اراده فرموده است، آن است که اصل است. بقیه، همه، دفع الاشکال است. عده‌ای از مردم این را میخوانند و میفهمند و یک توهماتی از آن میکنند. مثل اینجا که مامون توهمی کرده بود، حضرت علیه السلام دارند توهم او را دفع میکنند. دفع توهم مانعی ندارد؛ به اندازه‌ای که اشکال در ذهنش حل شود و للّه درّه بگوید، کافی است. شاید در آخر کار هم گفت: «نجیتنی»؛ من را نجات دادی. اینها مانعی ندارد. اما خود آیۀ شریفه برای خودش دم و دستگاهی دارد.

اولین معنی در رأس مخروطی که سبب این سیاق و نظم در کتاب خدا شده، آن مهم است. در آن سیاق کلماتی هست، من میخواهم از روایاتی که در تفسیر عیاشی آمده، یک کلید پیدا کنیم و ببینیم حدس میزنیم که این مطلب از دور چیست. نه اینکه بخواهیم از نزدیک ببینیم، چیست. منظورم این نیست. منظورم این است که «هذا ربّی» و «کوکب» به چه معنا است. مسیر به چه صورت بوده است؟ حضرت از غار بیرون بیایند، از آنجا که بیرون آمدند، شب بود و کوکب دیدند. این جریانات خارجی مشکلی ندارد، توضیح هم دادیم که دفع توهم مامون هم شد.

اما در بحارالانوار، روایتی بود که چندین بار عرض کرده‌ام؛ عرض کردم که روایتی خیلی عالی است. مرحوم مجلسی، در بحارالانوار، از امام صادق علیه‌السلام نقل فرموده‌اند. مأخذش الآن یادم نیست. امام فرموده‌اند:

«كتاب اللّه عزّوجلّ علی أربعة أشياء علی العبارة ، والاشارة ، واللطائف ، والحقائق ، فالعبارة للعوام ، والاشارة للخواص واللطائف للاولياء ، والحقائق للانبياء»[2].

قرآن به این صورت است. یعنی بگوییم چهار بخش است؟! یعنی ده جزء اول، به این صورت است؟! منظور این نیست. چرا منظور چهار جزء نیست؟؛ به‌خاطر این‌که اولش می‌فرمایند: «العبارة للعوام». «العبارة» کجای قرآن است؟ کل قرآن است. پس این اقسام یعنی مراتبش. اول تا آخر قرآن برای عوام عبارت است. پس دنبال‌هاش که فرمودند: «و الاشارة للخواص»، در هر آیه‌ای که برای امثال مامون عبارتی دارد، یک اشاراتی هم برای خواص هست. در همین آیه‌ای که برای خواص اشاره‌ای هست، لطائفی برای اولیاء است. دنبال‌هاش حقائقی برای انبیاء است. حضرت ابراهیم علیه‌السلام از اعظم اولوا العزم من الرسل است. آنچه که برای حضرت بود و آیه هم ناظر به حال این پیامبر اولوا العزم است، همان سنخ چهارم می‌شود؛ الحقائق للاولیاء. لذا این‌که مامون تصور کند «هذا ربّی» چه طور شد و ...، یک چیزهایی است که از سیاق آن دور رفته است.

تفریع «فلمّا جنّ» بر «وکذلک نری ابراهیم»

به نظر من در ده روایتی که در تفسیر عیاشی آمده است، یکی از آن‌ها کلید است. کلید یعنی مفتاح است. یعنی به این حدیث فکر کنیم، تازه فضای جدیدی برای ما باز می‌شود. مفتاح باز شدن این فضا ای فضاهای جدید است. روایتی که به گمانم در اینجا حالت کلیدی دارد، توضیح یکی از کلیدواژه‌ها در آیه شریفه است. جلسه قبل یکی از آن‌ها را عرض کردم؛ دومینش را هم کنار هم بگذاریم. ببینید آیه چه نظم عجیبی دارد!

«وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ،

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيۡهِ ٱلَّيۡلُ رَءَا كَوۡكَبٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلۡأٓفِلِينَ،

فَلَمَّا رَءَا ٱلۡقَمَرَ بَازِغٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمۡ يَهۡدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلضَّآلِّينَ،

فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُۖ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ،

إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ»[3]

«وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلۡمُوقِنِينَ» یعنی کی که خداوند متعال برای پیامبرانش می‌گوید، لغت خاص خودش را دارد. یقین انبیاء است. «إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ

لْيَقِينِ[4]؛ تنها موردی که «حق الیقین» آمده است، برای قرآن کریم و وحی انبیاء است. دیگران
ات آخر کارشان عین الیقین هستند. «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِي
لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ[5]. «حق الیقین» جایی است که «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ».

«وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ این یقین در ساحت نبوت حضرت است. زیر «کذلک» خط بکشید؛
كَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ»؛ این «کذلک» یعنی چه؟؛ فاء تفریع می‌آید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَ
اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا»؛ این فاء توضیح همان «کذلک» است. «وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ...
جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا». این فاء توضیح همان «کذلک» است. ملکوت به این صورت به حض
ارائه شد. در روایات متعددی دارد که حضرت علیه السلام فرمودند از جلوی چشم ایشان پرده کنار
رفت. بعد حضرت فرمودند: پیامبر خاتم النبیین صلّی اللّه علیه و آله هم همچنین بودند. بعد
فرمودند: «وصاحبکم»؛ یعنی هر امام معصومی هم همینطور است. یعنی خداوند متعال ملکوت را به
آنها ارائه کرده است. آن وقت فرمودند: تا پرده کنار رفت، همه خانه‌ها را دید، همه کره زمین را دید، مردم
را دید، احوالشان را نگاه کرد. در تفسیر برهان سی روایت هست.

بنابرایی ات اینجا، زیر «کذلک» خط کشیدیم. «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ»؛ زیر «فاء» هم خط کشیدی
بعداً به «جنّ علیه اللیل» هم می‌رسیم. فعلاً این کلمات شیرین، ذهن را، به خودشان جلب
می‌کنند.

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ، فَ
الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ
الضَّالِّينَ»؛ اول، دوست داشتن و دوست نداشتن بود. من آفل را دوست ندارم، اینکه رفت! چه ربّی
است که رفت. ربّ باید دائم همراه من باشد و لحظات من را پر کند! «تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي»[6].
اینکه رفت! «لا احبّ الآفلین». بعد پر نورتری آمد. دفع دوم، نورش که بزرگتر است. این هم
رفت. اینجا است که یک حیرتی پیش می‌آید. در مرحله اول، از چیزی که دوست ندارد سراغ چیزی دیگر
رفته است. دو جا که برای آدم حالت سرخوردگی پیش می‌آید، بعد دچار تحیر می‌شود. «لَئِن لَّمْ
يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ»؛ اگر خدا من را هدایت نکند، از قوم گمراه می‌شوم. زیر
«ضالین» هم خط بکشید. به گمانم بسیار مهم است. یکی از کلیدهای مهم در سیاق این آی
شریفه است که آیه را [آیه را] توضیح می‌دهد. گمراه چه کسی است؟؛ یک راهی هست که می‌خواهد به جایی
برود، اما راه را پیدا نکرده است؛ «ضلّ عن الطریق»؛ به کسی می‌گویند که یک جایی می‌خواهد برود.
به کسی که اینجا نشسته است، نمی‌گویند گمراه است. ضالّ آنی است که راه افتاده و می‌خواهد
به جایی برود اما راه را اشتباه می‌رود. اگر خدا من را هدایت نکند، از کسانی می‌شوم که راه را
اشتباه رفته‌اند.

شاگرد: اشتباه کرده ای گم کرده است؟

استاد: مقصود بنده، از اشتباه با گم کردنی که می‌گویید، یکی است. اگر تفاوتی می‌گذارید،
بفرمایید.

شاگرد: گم کردن برای کسی است که نمی‌داند کجا برود، اما شما می‌گویید دارد، می‌رود.

استاد: گم کردن راه، دو جور گفته می‌شود: گاهی خودش می‌گوید که من راه را گم کرده‌ام و گاهی کسی
است که راه را بلد است و نسبت به او می‌گوید که راه را گم کرده است. ولو این که آن شخص، به
خیال خودش، ماشین را در آخرین دنده گذاشته و با آخرین سرعت دارد می‌رود؛ ولی کسی که راه را بلد
است، می‌گوید این راه او به ترکستان است. به این هم ضلال می‌گوییم.

[1]. الانعام، آیه ۸۳.

[2]. علامه مجلسی، بحار الأنوار (بر اساس چاپ مؤسسة الوفاء)، ج ۹۲، ص ۲۰.

[3]. الانعام، آیات ۷۵-۷۹.

[4]. الواقعة، آیه ۹۵.

[5]. التکاثر، آیات ۵-۷.

[6]. دعای ابوحمزه ثمالی.

بازبینی #3
ایجاد شده 11 دسامبر 2024 15:59:26 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 دسامبر 2024 17:18:50 توسط ... .